علوم اجتماعی در دوراهی اندیشه های سنتی و مدرن

سمیه میرزایی‏

1. بسياري از مشكلات حوزه علوم انساني مربوط به تعريف ها از اين حوزه است. از ديد شما علوم انساني چيست و چه ويژگي هايي دارد كه آن را از بقيه علوم متمايز مي كند؟

علوم انسانی ریشه در شاخه هایی از اندیشه دارد که ازدوران باستان تا امروز با اسامی مختلف وجود داشته اند . در دوران پیش مدرن گاه از آنها با عنوان اخلاق نام برده می شد، گاه با عنوان فلسفه یا معرفت و غیره و این بنا بر زمان ها و مکان های مختلف بسیار متفاوت بود. اما از دوران مدرن یعنی بعد از شکل گیری دانشگاه های جدید از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم این علوم شامل حدود 12 رشته می شوند که هر کدام به یکی از جنبه ها زندگی انسانی می پردازد و هدف از آنها شناخت هستی انسان و روابط میان انسان ها و همچنین رابطه انسان ها با سایر موجودات است. این علوم برای ساده سازی کار خود یعنی مطالعه بر این موجود بسیار پیچیده ابعاد زندگی انسان ها را به صورت روش شناسانه از یکدیگر جدا کرده اند و برای هر یک نظریات و روشهایی خاص به وجود آورده اند (برای نمونه اقتصاد، قدرت، روانشناسی، زبان، نشانه ها و نمادها و غیره) اما واقعیت آن است که هر اندازه در قرن بیستم به جلو آمده ایم مشخص می شود که شناخت انسان تنها در پیچیدگی مادیت و ذهنیت او و در هم تندیگی این پیچیدگی ها امکان دارد، از این رو از حدود سی سال پیش به این سو هر چه بیشتر شاهد شکل گرفتن رویکردهای بین رشته ای در این علوم و پدید آمدن نظریات عدم قطعیت و پیچیدگی و روش های ترکیبی هستیم که گسستی واقعی با شیوه های درک و شناخت و پژوهش بر انسان ایجاد کرده اند.

بهر رو آنچه این علوم را چه در شکل و شیوه باستانی ، چه در شیوه کلاسیک و چه در شکل کنونی و بین رشته ای شان از سایر شاخه های علمی جدا می کند، میزان پیچیدگی شان به دلیل پیچیدگی مادیت و ذهنیت انسان است. در نهایت مطالعه بر موقعیت های مادی نظیر فیزیک و شیمی و یا حتی موقعیت های کاملا انتزاعی نظیر ریاضیات محض و فیزیک نظری و غیره، بسیار ساده تر از مطالعه بر در هم تندیگی مادی و غیر مادی فرایندها و اشیاء و موجویت های زنده در سیر تحولی چند میلیارد ساله آنها در انسان است. علوم انسانی بر خلاف علوم طبیعی به سادگی تن به ایجاد قانون و موقعیت های هنجارمند شده و تکراری نمی دهند همانگونه به تعداد همه آدم های روی کرده زمین ، تفاوت شخصیتی و ذهنی و کالبدی وجود دارد، می توان تصور کرد مطالعه بر چنین موجودی تا چه اندازه مشکل است و با مطالعه او بر اشیاء و خواص فیریکی آنها متفاوت است.

1. سير تطور علوم انساني به معناي اينكه از كجا شروع شده و به كجا رسيده است، چگونه است؟ و كدام يك از متفكران در ايران بيش از همه به آن پرداخته اند؟

ما در علوم انسانی همچون همه علوم از دوران های باستان و به طور خاص از انقلاب نوسنگی (حدود ده هزار سال پیش) از اندیشه دینی تفکر را آغاز کرده ایم. تمام شواهدی که مردم نگاری قرن بیستم به ما عرضه کرده است نشان می دهد که به قول موریس گودولیه، مردم شناس برجسته فرانسه، دین موتور جوامع بشری بوده است. به عبارت دیگر انسان شدن انسان به گونه ای بسیار عمیق با اندیشه های فراطبیعی او همراه بوده است. با همه پدیده هایی که ما امروز در شاخه ذهنیات قرار می دهیم: با رویا ها، آرزوها، اندیشه های ذهنی، احساساتی که لزوما شکل مادی نداشته اند اما وجود داشته اند، با دغدغه هایی که انسان در پی پاسخگویی به آنها بوده است، با تمایل سیری ناپذیر او به معنا دادن به هستی خود. همه این رویکردها خود را بیش و پیش از هر چیز در اندیشه دینی انسان متبلور کرده است . میرجیا الیاده در قرن بیستم این مفهوم را به دنبال رودولف اوتو، در مفهوم «انسان دینی» (homo religiousus) متبلور کرد. انسان در پی دادن معنایی به هستی خود است تا بتواند، محکومیت خود را به نیستی و مرگ که بدان آگاه است تحمل کند. این همان تناقضی است که آلبر کامو بهتر از هر کسی در «افسانه سیزیف» خود بر آن انگشت گذاشته است.

در سیری که شاید بتوان برای اندیشه اجتماعی و انسانی ترسیم کرد هر چند این سیر، نه خطی است و نه منظم و پیوسته، شاید مرحله بعدی ، تفکرات فلسفی انسان باشد که با رشد زبان و منطق فلسفی در آن در بین النهرین و در یونان رشد می کند. یونان باستان از این لحاظ در دو قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد و سپس فلسفه اسلامی در قرون سوم تا هفتم میلادی بیشترین و عمیق اندیشه ها را در قالب نثر و شعر در انسان دامن می زنند و گنجینه های بزرگی را می سازند که تا امروز ما را سیراب می کنند: گویی پایانی بر اندیشیدن انسان بر آثار و افکار اندیشمندان دینی هند و ایران باستان از خلال ادبیات ومکتوب و شفاهی، ادبیات باستانی بین النهرین، فیلسوفان یونانی، قرون وسطای اسلامی و مسیحی نیست.

اما سیر اساسی و تعیین کننده ای که به علوم انسانی کنونی رسیده است پس از رنسانس یعنی از زمانی که آغاز شد که جزم اندیشی در اسلام بالا گرفت و سبب سقوط تمدن شکوفای اسلامی شد و برعکس اروپا توانست با بازاندیشی در اندیشه های قرون وسطایی خود، زمینه های رشد و تعالی بخشیدن به دین، هنر و ادبیات و علم را در خود فراهم کند. بدین ترتیب در حالی که شرایط مادی انقلاب های صنعتی و سیاسی آغاز می شد، ذهنیت مرکزی نیز در اروپای غربی شکل رفت و از خلال فرایندهای استعماری و سپس مدرنیته صنعتی به تمام دنیا انتقال یافت، اینجا است که شاهد فرایند جهانی شدن پیش از ظهور خود این کلمه هستیم. آنچه فرنان برودل در کتاب خود «سرمایه داری و حیات مادی» نشان می دهد و در طول پنج قرن رخ می دهد. از این رو علوم انسانی و اجتماعی در قرن نوزدهم و بیستم زمینه ای می شود برای شکل دادن به دانشگاه هایی که بر محوریت همان اندیشه ها کار می کنند و نظریه پردازی شان نیز بر همان اساس انجام می گیرد. این وضعیت تقریبا تا آغاز هزاره سوم ادامه دارد یعنی زمانی به بحران غرب به مرحله حادی می رسد و بار دیگر مساله بدیل های غیر غربی در برابر آن مطرح می شود. از اینجا است که موضوع بومی سازی اندیشه های علوم انسانی ، بازگشت به ریشه ها، استفاده مجدد از منابع باستانی و دینی و غیره مطرح می شود. و بالاخره آخرین مرحله در حال حاضر، که ما نیز در پی تبیین آن هستیم، ایجاد نظریه هایی است که به آن نام نطریه های جهان محلی (glocal) داده ایم ، یعنی نظریه هایی که هم بر اساس نیاز و شرایط محلی تبیین شده اند و هم در جاروب نظریه های جهانی قابل انعکاس و طرخ شدن و ایجاد زمینه های گفتگو.

در ایرن اگر از سنت اندیشه باستانی و تمام مراحل اندیشه دینی و پرارزشی که به آن اشاره شد، اما ما کمتر از آنها بهره برده ایم زیرا حرکتی درست برای این کار نکرده ایم، بگذریم، اندیشه مدرن عمدتا ر قالب اندیشه اروپا محور دانشگاهی یا همان تجدد معروف مشروطه به کشور می رسد و تصورش بر آن است که با تقلید از مظاهر تمدنی مادی می توان به سادگی مسائل فکری و ذهنی را نیز بر اساس اروپا محوری ساخت. حاصل کار به روشنی یک شکست بزرگ است. و شاید بتوان گفت که انقلاب اسلامی تلاشی جدید است برای مدرنیزه کردن کشور با تلاش برای آشتی دادن میان سنتی که هنوز بسیار پایدار و لازم است و مدرنیه ای به معنی بودن در اینجا و اکنون جهان که بدون آن زندگی برای هیچ کسی امروز ممکن نیست . روشنفکران و دانشگاهیان ما اغلب هنوز متوجه این فرانیدها نیستند و به دو گرده تقسیم شده اند: گروهی که مایلند سنتی بدون مدرنیته داشته باشند گروهی که مایلند مدرنیته ای بدون سنت را ایجاد کنند، که از همان ابتدای کار با شکست روبرو هستند، زیرا اینها دقیقا همان کاری است که پیشینیان بیش از صد سال است تلاش کرده اند انجام دهند و شکست خورده اند.

1. وضعيت منابع درسي، كتاب هاي دانشگاهي و آزاد منتشر شده در اين حوزه  را چگونه ارزيابي مي كنيد؟

متاسفانه در این زمینه به جز مواردی استثنایی، وضعیت اسف بار است. ناشران دانشگاهی که منطقا و بنا بر عرف بین المللی باید جزو معتبرترین ناشران باشند، به دلیل روابط اغلب نامناسب سازوکارهای دیوانسالارانه دانشگاهی و رفتارهای سلیقه ای که بر آنها حاکم است و اغلب خبر از روابط می دهد و نه ضوابط، وضعیت بسیار نابسامانی دارند. بده بستان هایی که در اغلب در نهادهای بررسی و ارزیابی حاکم است، موضوعی شناخته شده در دانشگاه ها است که کمتر بر زبان رانده می شود، زیرا به نظر می رسد با سکوت می توان مشکلات را حل کرد. اما کافی است نگاهی به فهرست آثار منتشر شده به وسیله دانشگاه ها در حوزه علوم انسانی و اجتماعی بیاندازیم و آن را با فهرست آثار منتشر شده به وسیله ناشران معتبرغیر دانشگاهی مقایسه کنیم، و به سرعت می بینیم که همان طور که شناخته شده ترین و معتبرترین اساتید دانشگاهی معمولا در پایین ترین رده های ارتقا قرار دارند یا اگر ارتقائی هم صورت بگیرد حداقل دو برابر زمان متعارف طول می کشد، به همین ترتیب هم کمترین آثار نیز از آنها در انتشارات دانشگاهی منتشر می شود و درست برعکس، متاسفانه برخی از اساتیدی که نام خوشی از لحاظ میزان دانش خود ندارند و در سال های اخیر تقلب های علمی گسترده آنها آشکار شده است، نه تنها اغلب مسئولیت هایی بالا را بر عهده دارند، بلکه در بالاترین مرتبه های دانشگاهی (استاد تمامی) قرار گرفته اند آن هم در کمترین زمان (مثلا در زمانی کمتر از ده سال میان گرفتن دکترا و استاد تمام شدن) و کتاب های خود را نیز اغلب به وسیله همان ناشران دانشگاهی منتشر می کنند که البته ممکن است دانشجویان به زور آنها را بخوانند و از حفظ کنند تا بتوانند امتحانات خود را بگذرانند، اما اعتباری برای آنها قائل نیستند. دانشگاه ها به زور نمره دادن به کتاب های بی ارزش انتشارات خود و امتیاز ندادن به کتاب های معتبر ناشران دیگر تمایل دارد به صورت تصنعی وضعیت انتشارات خود را بهتر کند که مشخص است امکان ندارد. اما آنچه گفتم ابدا به این معنا نیست که وضعیت در بخش خصوصی نشر لزوما و در همه جا و همه شرایط بهتر باشد: ناشران خصوصی با سوء استفاده از این نابسامانی دانشگاهی، هر گونه رفتاری را برای خود مجاز می شمارند: برای نمونه، اغلب نوعی ویراستاری سلیقه ای را به اندیشمندان تحمیل می کنند که برای مثال نشان دهند بسیار «حرفه ای» هستند، همین ناشران کتاب های ترجمه را به اصل و اساس در حوزه نشر تبدیل کرده اند و چنین وانمود می کنند که ترجمه هایی که اغلب بدون هیچ نظارتی و بدون رعایت کپی رایت منتشر می کنند، لزوما از کتاب های تالیفی بهتر است. روش این ناشران آن است که اغلب ترجمه آثار بزرگترین نویسندگان و متفکران صاحب نام جهان را به اساتید تازه کار یا حتی دانشجویان کم سواد واگذار کرده و حتی در مسائلی چون جامعه شناسی معاصر ایران، کار ایرانیان خارج از کشور را به صورت سیستماتیک بهتر و بالاتر از دانشگاهیان ایران وانمود کنند. بسیاری از موارد را شاهد بوده ام که رساله های تحصیلی و کلیشه ای این ایرانیان که بسیاری از آنها تا کارشناسی ارشد را نیز در دانشگاه های درجه دو و سه ایران تحصیل کرده اند و دانشجویان چندان برجسته ای نبوده اند، به عنوان اساتید به نام دانشگاه های معتبر جهان ترجمه می کنند و به خوانندگان کم سواد عرضه می کنند. البته من از استثنا ها، یعنی از اساتید دانشمند و خوش فکر ایرانی خارج از کشور صحبت نمی کنم، زیرا همه آنها را می شناسند. ناشران خصوصی اغلب و البته با باز با استثناهایی، به دنبال سود هستند و بسیار در بازار تصنعی ای که خود می سازند دخالت می کنند، گاه هم نام این یا آن متفکر غربی را که تقریبا هیچ چیز از او نمی دانند، بر سر زبان ها می اندازند و پس از «برند سازی» از او، کتاب هایش را بدون هیچ وسواسی علمی و بدون هیچ توجهی به نیاز ما به این کتاب ها به دست مترجمان کم سواد می دهند. اغلب این ناشران کوچکترین تخصصی نه در حوزه دانشگاهی دارند و نه درحوزهای فکری به طور عام، اما ادعاهایشان بی نهایت است و گاه یک کتاب را به بهانه آنکه در حال «کار» و «ویرایش» و ختی «درست کردن» آن (و در واقع به دنبال بازار) برای آن هستند، سال ها در انتظار انتشار نگه می دارند و سرانجام نیز با تیراژی اندک روانه بازار می کنند. اما متاسفانه وضعیت انتشارات دانشگاهی به حدی نازل است که باز هم اغلب اساتید معتبر ترجیح می دهند، همه این مشکلات و تحقیر برخورد با این ناشران را به جان خریده و برای رهایی از هزارتوهای بوروکراتیک انتشارات دانشگاهی و روابط بده بستان حاکم بر آنها، به این ناشران سودجو، پرمدعا و کم سواد پناه ببرند. از لحاظ کیفیت و نوع کتاب ها نیز چون نظارتی واقعی وجود ندارد، نقد های منتشر شده بیشتر یا به قلم «جوانان جویای نام» نوشته می شود که چند سال دانشگاه رفته اند و بعد در چند مجله زرد «نقد» های خودشان را منتشر کرده و به تدریج خود برای خودشان یک متفکر شده اند که مثلا باید از قلم آ«ها «ترسید»! این گروه جوانانی که اغلب بر باد می روند، مثلا با حمله به این و آن نویسنده و مترجم خودشان و سواد خیالی شان را به رخ بکشند و یا به وسیله کسانی که به دنبال «مچ گیری» و بده بستان هستند یا برعکس در پی نان قرض دادن به «مراد» های خود و به جا آوردن حق «مریدی» و یا تسویه حساب با یکدیگر و مطرح کردن نام خود به بهای کار دیگران و یا با وصل کردن خود به دیگران: بدنی ترتیب متاسفانه لومپنیسم به شدت تاسف آور در حوزه اندیشه رایج شده که نه می توان مستقیما به آن حمله کرد و نه می توان نادیده اش گرفت. به همین دلیل ما در بازاری آشفته از کتاب و انتشارات دانشگاهی به سر می بریم که در آن بهترین ها در کنار بدترین ها قرار می گیرند و اغلب «نقد» ها نه ارزش خوانده شدن دارند و نه به خصوص پاسخ دادن و به همین دلیل هم خوانندگان اغلب سرگردانند چون نمی دانند به چه کسانی باید اعتماد کنند. جالب است که مجلات زرد روشنفکرانه ما افزون بر آن «نقد»های کذایی، برای خودشان مسابقه و برنامه های امتیاز دادن و گرفتن و جایزه دادن و تعیین «بهترین» کتاب های فصل و سال و ماه و غیره هم براه انداخته اند و امروز مثل فیلمفارسی ها، کتاب هایمان هم در فهرست «رکورد داران» فهرست «پرفروش ها» و «کم فروش ها» قرار می گیرند، آن هم در کشوری که تیراژ متوسط کتاب های علمی یا شبه علمی، زیر هزار است و بسیاری از خریدها سفارشی و غیر واقعی و تحمیلی یا از سر مد و اسنوبیسم.

1. اساتيد و دانش آموختگان علوم انساني چقدر با سير تحولات اجتماعي و انساني آشنايي دارند؟ آنان چقدر خود را درگير كنش ها و واكنش ها در جامعه كرده اند؟ متقابلا جامعه چقدر اساتيد و فارغ التحصيلان اين حوزه را مورد سوال قرار مي دهد؟

درباره دو پرسش نخست، باید بگویم که متاسفانه بسیاری از اساتید اصولا نه از گذشته این علوم خبری دارند و نه از وضعیت کنونی آنها. و به همین دلیل نیز اظهار نظرهایی که گاه و بیگاه می شنویم برای کسانی که تاریخ نظریه ها را در علوم انسانی و اجتماعی می دانند شگفت انگیز است. چند مثال بسیار روشن بزنم که به نوعی زمینه را برای پاسخ به پرسش سوم شما نیز فراهم می کند. در ایران یکی از اثرات همان نوع «نقد نویسی افشا گرانه» از یک سو و کار «ویراستاری علمی» از سوی دیگر، آن بوده است که اصطلاح «کتاب درسی» که قاعدتا در فارسی معادل textbook انگلیسی است به نوی «توهین» در زبان فارسی تبدیل شود. در حالی که این گونه کتاب ها در ادبیات عملی جهان معتبرترین کتاب ها هستند. اما چون در اینجا بسیاری از اساتید جزوه های درسی شان یا ترجمه های دست و پا شکسته دانشجویانشان را به نام خود منتشر می کنند و بر آنها نام کتاب درسی گذاشته می شود، ما کتاب درسی را نوعی توهین تلقی می کنیم. اصطلاح دیگر «کتاب سازی» است که باز با توجه به همان دو نوع نگاهی که گفتم، بسیار باب شده است، و هر کسی با شکل و شمایل یک کتاب موافقق نباشد آن را یک «کتاب سازی» اعلام می کند و البته هیچ برخوردی هم ممکن نیست. مثالی در این مورد وقتی است که مجموعه مقالات به صورت کتاب در می آید، روندی که در سراسر جهان و از بیش از صد سال پیش بسیار رایج بوده است و بسیاری از آثار کلاسیک در علوم اجتماعی و انسانی از این نوع هستند، مثلا کتاب «انسان شناسی ساختاری» لوی استروس یا کتاب های کلیفورد گیرتز، ولی در ایران کنونی، ناشران ما و «ناقدان» که اغلب هیچ تخصصی ندارند این گونه کتاب ها را «کتاب سازی» می دانند. و یا همکاری با مطبوعات و انتشار کتاب هایی که حاصل این گونه همکاری است که باز هم از نقطه نظر کسانی که خود هیچ اعتباری در هیج زمینه ای ندارند فاقد ارزش است، در حالی که بسیاری از اندیشمندان جهان در گذشته و امروز از رمون آرون بگیریم تا پل کروگمن همواره در روزنامه ها می نوشته اند و این آثار را منتشر می کرده اند. البته هیچ یک از این مسائلی که گفتم بدین معنا نیست که ما به صورتی گسترده از آسیب هایی چون کتاب سازی، جعل مقالات، سرقت علمی و غیره در امان باشیم ، اما نه به صورتی که مدعیانی مطرح می کنند که خود اغلب هیچ چیز یا تقریبا هیچ چیز نمی نویسند و تنها منتظرند تا دیگران کاری بکنند تا به آنها یورش ببرند. آنچه گفتم شاید پاسخ سئوال سوم شما را بدهد و آن این است که متخصصان علوم اجتماعی ما از تعداد محدودی که بگذریم اغلب در مسائل اجتماعی دخالت نمی کنند، چون نه نظری دارند و توانایی تحلیل این مسائل را دارند و نه دانشگاه از این امر استقبال می کند، برعکس همکاران دانشگاهی و کمیته های ارزیابی هر اندازه این گونه دخالت ها بیشتر باشد برخورد شدیدتری با دانشگاهیان می کنند، زیرا دخالت اندیشمندان علوم اجتماعی در رسانه ها را «علمی» نمی دانند نتیجه آن شده که می توان اتظار داشت، جامعه جز در مواردی استثنایی، کمتر اعتباری برای این اندیشمندان قائل است زیرا هر گز مردم نمی بینند که در این انبوه مسائلی که آنها هر روز درگیرشان هستند یک متخصص اجتماعی نظری بدهد. این متخصصان نیز به خیال خودشان با افزایش دادن تعداد مقالات علمی – پؤوهشی خود در حال بالا رفتن از رتبه بندی های خیالین دانشگاه های جهان هستند.

1. آيا علوم انساني را مي شود بومي كرد؟

بدون شک می توان و باید چنین کرد. اگر ما چنین از سترون بودن و بی حاصلی علوم اجتماعی و انسانی در کشور خود رنج می بریم دلیلش نبود نظریه های بومی در این حوزه است و اما تبیین این نظریات کاری بسیار مشکل است. این نظریات باید از یک سو ریشه در اندیشه اجتماعی ما داشته باشند و از سوی دیگر جهانی باشند. از این رو من واژه جهان محلی یا glocal را برای آنها به کار می برم. در این زمینه کاری را از چندین سال پیش آغاز کرده ام که امیدوارم بزودی منتشر شود و در حال همکاری با جامعه شناسان و انسان شناسان غیر ایرانی هستیم که به شدت متوجه سلسه مراتبی بودن نظریه ها و اروپا محور بودن آنها هستند و از این رو با همکاری با یکدیگر روی این مساله کار می کنیم که بتوانیم به نظریه ای بومی برای کشورهای جنوب برسیم.

1. با توجه به ضعف هاي آموزش عالي جبران عقب ماندگي ها در اين حوزه چگونه امكان پذير است؟

همواره می توان به پیشرفت امیدوار بود .برای پیشرفت و از میان برداشتن آسیب ها ابتدا باید آسیب ها را پذیرفت . مشکل ما آن است که در همین بخش اصلا حاضر نیستیم آسیب ها را بپذیریم و وقتی کسی به زبان می آید و مشکلات را بیان می کند، همه ابزارها به کار می افتند که صدای مخالف خواه را خاموش کنند. به عبارت دیگر اغلب متخصصان ما در این حوزه سرشان را درون برف فرو کرده اند و فکر می کنند چون آنها هیچ کسی را نمی بینند هیچ کسی نیز آنها را نمی بیند. این وضعیت مضحکی است که همه ما امروز شاهدش هستیم و شاید دانشجویان بیشتر از هر کسی و به نظر در شان کشوری که می خواهد به قطبی علمی دراین منطقه تبدیل شودنیست که اینچنین بخشی بزرگ از علوم خود یعنی علوم انسانی و اجتماعی را چنین به سخره بگیرد و به فراموشی سپرد، زیرا بدون شک از این بابت هزینه های سنگینی در آینده متوجه ما خواهد شد.

متن اولیه این گفتگو در روزنامه اطلاعات روزهای 6 و 7 اردیبهشت 1395 منتشر شده است.